



شبکه حقوق بشر کردستان

خانه > اخبار > آزادی > آزادی مذهب > خسرو بشارت، زندانی عقیدتی محکوم به اعدام: با کابل‌های

خسرو بشارت، زندانی عقیدتی محکوم به اعدام: با کابل‌های برق فاش می‌زدند طوریکه نزدیک بود مغزم از دهان بیرون بیاید و چشم‌هایم می‌ترکید

۱۸ بهمن ۱۳۹۸



«خسرو بشارت»، زندانی عقیدتی گرد محبوس در زندان رجایی شهر کرج که روز دوشنبه، ۱۴ بهمن ماه، حکم اعدام به آنها نام‌های «انور خضری»، «کامران شیخه»، «داود عبداللهی»، «فرهاد سلیمی»، «قاسم آسته» و «ایوب کریمی» توسط شعبه سرگشاده به افکار عمومی و نهادهای بین المللی مدافع حقوق بشر از فشار وزارت اطلاعات جهت تایید شدن این حکم در دیو این زندانی عقیدتی در بخشی دیگری از نامه خود به شرح وضعیت خود از زمان بازداشت در بهمن ماه ۱۳۸۸ تا امروز و شد اداره اطلاعات توسط بازجویان امنیتی علیه وی اعمال شده، پرداخته است: «این شکنجه‌ها سه هفته ادامه داشت و بعد از آن، آن هنگام زیر این شکنجه‌ها و تهدیدات، بازجوی پرونده اتهامات دیکته شده به من را خودش می‌نوشت و از من به زور پای، حال اصلا انگار در این دنیا نبودم و نمی دانستم چی را دارم امضا می‌کنم.»

نسخه‌ای از این نامه که جهت انتشار در اختیار شبکه حقوق بشر کردستان قرار گرفته است را در ادامه بخوانید:



زندگی که فقط به صورت اسمی می‌توان آن را زندگی نامید وگرنه مرگ تدریجی و یا به تعبیری مرده متحرک بودم.

روزها و ماهها و سالهای حبسم آنقدر به درازا کشید که یادم رفته است دنیای دیگر خیلی از این دنیای کوچک زندان وجود دار

زیرا بی عدالتی و ظلم و استبداد سایه یأس و ناامیدی را بر تمام وجود و پیکرم گسترانده، انگار دیگر باید فراموش کنم دنیایی و خواب بر ایم تبدیل شده تا به یک واقعیت،

به سان آدم زنده به گوری می‌مانم که هر چقدر فریاد می‌زنم کسی صدایم را نمی‌شنود تا به فریادم بشتابد.

این کلمات زاده تخیلات و توهمات نیست بلکه تمام حرفهای آن سخن از درد و رنج و تنهایی ده ساله‌ام می‌زند.

شاید کسی که چنین وضعیتی را ندیده و تجربه نکرده درک چنین زندگی برایش خیلی سخت باشد اما بدانید که ما هم جزو واق

می‌خواهم برایتان مقداری از درد و رنج چندین ساله‌ام بگویم.

در اوج جوانیم که خیلی آرزوها در دل داشتم و مثل هر شهروند عادی دنبال زندگی و تحقق آرزوهای جوانی‌ام بودم مثل یک آوره اما با بیداری از خواب این کابوس به پایان می‌رسه منتها با این تفاوت که این کابوس من واقعیت و انگار دیگر بیدار ش دارم دست و پا می‌زنم.

در بهمن ماه سال ۱۳۸۸ بود که توسط اطلاعات شهرستان مهاباد دستگیر شدم و بلافاصله من را به بازداشتگاه اطلاعات ارو شکنجه های مختلف را روی من پیاده کردند.

خیلی مواقع از ۱۲ شب به بعد تا صبح با ایجاد صداهای وحشتناک و صدای ناله و فریاد کسی که دارد شکنجه می‌شد ترس و نمی‌توانستم بخوابم و با اینکار به شدت من را آزار و شکنجه روحی می‌دادند.

برای مدت‌های طولانی از پشت دست‌هایم را با دست بند می‌بستند طوری که از درد دست‌هایم به خود مینالیدم.

این شکنجه‌ها سه هفته ادامه داشت و بعد از آن من را به دستگیری اعضای خانواده‌ام تهدید می‌کردند و در آن هنگام زیر این به من را خودش می‌نوشت و از من به زور پای همان برگه امضا و اثر انگشت می‌گرفت در حالیکه در آن حال اصلاً انگار د یک‌ماه بعد از دستگیری‌ام در همان بازداشتگاه مخوف اطلاعات، باز پرس پرونده پیشم آمد در حالیکه خود را معرفی نکرد من بازجویی می‌کرد و به من گفتند که این کارشناس پرونده‌ات است که از تهران آمده و از من بازجویی می‌کرد.

بعد از گذشت دو هفته برای بار دوم که پیشم آمد فهمیدم که این شخص باز پرس پرونده است و تمام موارد اتهامی که به من وارد گذشت دو ماه از بازداشتم در بازداشتگاه اطلاعات من را به زندان مهاباد انتقال دادند، فهمیدم که این باز پرس که اسمش ظاهر تروریستی مثل القاعده و افساد فی الارض و بغی را به من وارد نموده است.

یادمه برای بار اول که باز پرس پیشم آمد من را دست بند و پابند زده بودند و چشمایم را هم محکم بسته بودند و در این حالت به نوشته شده است از من امضا و اثر انگشت گرفتند.

در هنگام بازجویی‌ها به من دیکته می‌کردن دکه عضویت در القاعده و مشارکت در قتل یک سرباز که نگهبان یک بانک بود از گذشت هفت ماه در زندان مهاباد بدون اینکه آخرین بازپرسی صورت بگیرد و از من آخرین دفاعیه را بگیرند در مهر ماه به مدت دو ماه در بند ۱۲ زندان ارومیه که محل نگهداری زندانیان سیاسی بود من را نگه داشتند و در آذر ماه سال ۸۹ من را از بودنم در بند ۳۵۰، در تیر ماه سال ۱۳۹۰ من را به زندان رجایی شهر کرج انتقال دادند که از همان بدو ورود به مدت ۵۰ از ساس بود زندگی می‌کردم.

هنگامی که در بند ۳۵۰ اوین بودم من را به شعبه ۳ بازپرسی دادگاه کارکنان دولت برده و توسط شخصی به اسم بیگی باز پرس قبول داری من هم مثل آخرین باز پرسیم در مهاباد تمام اتهامات را شدیداً انکار نمودم اما شور بختانه بدون کوچکترین توجه و بازجویی و تکمیل مرحله کشف جرم پرونده را جهت دادگاهی برای صدور کیفرخواست به دادگاه ارسال نمود

بعد از گذشت سه سال و سپری شدن و تلف شدن روزها و سالهای طلایی عمرم در زندان رجایی شهر، شخصی از مهاباد به ا باز پرس جا زده بود به داخل زندان رجایی شهر آمد و سه جلسه در داخل زندان ما را به نوعی دادگاهی کرد و من هم کما فی ا



حسانی که با ماسنین به آن سرباز زده‌اند را دیده‌ایم مسلماً این افراد که اینجا به عنوان منم حضور دارند به هیچ شیوه‌ای ان حس

بعد از این جلسه آقای امین ناصری نظر خود را در مورد نتیجه این بازپرسی به دادگاه مه‌آباد ارسال کرد و از آن شگفت‌انگیز اسامی ولی مصطفی خانی و شاهو گشواره به اتهام قتل آن سرباز دستگیر شده بودند و این اشخاص توسط شعبه ۱۲ تجدید نظر گشواره به عنوان مشارکت در قتل به ده سال حبس محکوم شده بودند و حتی ماسینشان که آثار خون آن سرباز رویش بوده ، اثری یا قرائنی که ثابت بکند این قتل کار ما هست، علیه ما در پرونده وجود ندارد.

حتی چهار نفر از آن شش نفری که اتهام هم گروه بودن با آنها و همکاری با هم را به ما داده‌اند را من در داخل زندان دیده‌ام و با وجود شهادت این شهود به نفع ما و اینکه این دو شخص دستگیر شده در مه‌آباد همانهایی هستند که در هنگام قتل سرباز دید دیگر حق ندان هیچ جایی این شهادت را بدهند.

بعد از گذشت دو سال از این اتفاق در اواخر سال ۱۳۹۵ توسط محمد مقیسه رئیس شعبه ۲۸ دادگاهی انقلاب به همراه هم پرو آن را انکار کرده و برای اثبات برائت خود به شهادت آن شهود در شعبه ۶ بازپرسی به ریاست امین ناصری استدلال کردم و به ما گفت به هیچ شیوه ای همچین چیزی واقعیت ندارد.

بعد از این دادگاهی توسط محمد مقیسه من و هم پرونده هایم همگی به اعدام محکوم شدیم که پس از اعتراض به رأی صادره، ریاست قاضی رازینی ارسال شد و قاضی رازینی با اشاره به اینکه هیچکدام از موارد اتهامی محرز نمی‌باشد و تنها استدلال دادگاه است در حالیکه کوچکترین اقراری از آنها در هیچکدام از مراحل دادرسی وجود ندارد از اساس این حکم را نقض و پ شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی صلواتی ارسال کرد.

بعد از مدتی پرونده قتل سرباز که در آن متهم بودم را از پرونده امنیتی تفکیک و جدا نموده و برای بررسی به دادگاه کیفری ۱ در آذر ماه سال ۱۳۹۶ من به همراه دو تن از دوستانم کامران شیخه و انور خضری که باهم در پرونده قتل سرباز متهم بودیم ؛ سال را در زندان ارومیه بودیم.

در شانزدهم تیر ماه ۱۳۹۷ توسط شعبه ۱۲ دادگاه تجدید نظر استان توسط قاضی عرب باغی به اتهام مشارکت و معاونت در کامران شیخه به قصاص و ده سال حبس و انور خضری به ده سال حبس محکوم شدیم که بعد از اعتراض به این حکم جهت ؛



نبرته شده و برایم منع تعقیب صادر شده بود و در داخل زندان توسط اجرای احکام زندان به من ابلاغ شد و آن را امضا کردم

امابا وجود همه‌ی این اتفاقات باز من به عنوان متهم به این موارد اتهامی باید در شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب دادگاهی می‌شدم. مدتی و کیلیمان آقای علیزاده طباطبائی را عزل کنیم و گفته بود تا زمانی که او وکیل شماست پرونده شما را رسیدگی نخواهم کرد.

اما بعد از مدتی که در مقابل این خواسته تسلیم نشدیم و بر ابقای ایشان بر وکالت خود اصرار ورزیدیم در خرداد ۱۳۹۸ توسط آورده بودند و یا حتی تهدید کرده بودند که اجازه نداشت در جلسه دادگاه نزدیک ما بشود و با ما حرف بزند و یا حتی دفاع کند متأسفانه بعد از برگزاری این دادگاه فرمایشی و فورمالیته و با حضور کارشناس وزارت اطلاعات در آن جلسه و تهدید ما از بار دوم جهت بررسی پرونده به همان شعبه سابق دیوان یعنی شعبه ۴۱ به ریاست قاضی رازینی ارسال شد.

وکیل بنده در این مدت طی چندین دیدار با قاضی دیوان، به ایشان قول مساعد داده شده بود که اینبار هم مسلماً حکم اعدامشان ۱۵ سال صادر کند.

منتها در کمال ناباوری در روز دوشنبه چهاردهم بهمن ماه وکیل ما به خانواده هایمان اعلام کرده بود که متأسفانه حکم اعدام حتی وکیل ما رو هم شوکه کرده بود.

وکیل ما در جواب چرایی و چگونگی تایید چنین حکمی برای چنین پرونده ای که حتی نمی توان اتهام عضویت را در آن ثابت خانواده هایمان گفته بود که با اعمال نفوذ وزارت و تحت فشار قرا دادن دیوان که حتما باید این حکم تایید بشود اتفاق افتاده اس

اکنون اینجانب خسرو بشارت زندانی سیاسی سنی مذهب زندان رجایی شهر کرج که قربانی این توطئه کثیف و سناریوی اط فعالین حقوق بشری ، فعالین سیاسی ، روزنامه نگاران، فرهیختگان و اساتید دانشگاه، اصحاب رسانه، تمام نهادهای حقوق بشر کمیساریای عالی حقوق بشر خانم میشل باشله و گزارشگر ویژه حقوق بشر در ایران آقای جاوید رحمان می‌خواهم که فریاد و سیاستهای این مستبدان و ظالمان بشوم و برای دفاع از حقوق پایمال شده‌ام وارد شوید و از حکومت ایران و مسولین آن بخو

زندانیان عقیدتی محکوم به اعدام

خسرو بشارت